

تأملی در باب مطالبه مهریه توسط ورثه

حمید صباح مشهدی^۱

مقدمه:

وفق قواعد عام حقوق مدنی، با فوت شخص، دارایی و ماترک وی به ورثه منتقل می‌گردد و وراثت متوفی به عنوان قائم مقام عام دارای همان حقوق و تکالیفی می‌گردند که مورث داشته است. حق دینی نیز از جمله این حقوق است که به وراثت منتقل می‌شود و ایشان می‌توانند حق مزبور را از مدیون مطالبه نمایند. یکی از مصادیق حق دینی، مهریه زوجه می‌باشد که عموماً عندالمطالبه بوده و زوج متعهد است هر زمان زوجه اراده نماید، دین خود را ادا نماید.

ترتیب فوق بدون نظر مخالف از سوی دکترین، رویه ای است که در دادگاهها نیز جاری و ساری بوده و تردیدی در شرعی و قانونی بودن آن نداشته و مطالبه مهریه از سوی ورثه را حق ایشان و دینی بر گردن زوج اعلام می‌نمایند. در واقع هیچ کسی مخالفتی با این قاعده مسلم فقهی و حقوقی نداشته و وقتی حقی وجود داشته باشد، صاحب آن می‌تواند آنرا از مدیون مطالبه کند.

اما بحث این است «آیا حقی وجود دارد». به عبارت دیگر در کبرای قضیه بحثی نیست. یعنی در این حقیقت که «هر حقی قابل مطالبه است». آنچه در این بین حائز اهمیت است بقا و وجود حق است نه امکان مطالبه آن. یعنی آیا اساساً حقی باقی است و وجود دارد تا نوبت به مطالبه آن برسد؟ این سوال همان بررسی در خصوص صغرای قضیه است. زیرا اگر بنا به دلایل و استدلالات ذیل به این نتیجه برسیم که اساساً حقی باقی نمانده و حق مزبور سابقاً زایل شده است، دیگر جایگاهی برای بررسی امکان مطالبه آن نخواهد بود.

۱- وکیل پایه یک دادگستری: sabahmashhadihamid@gmail.com



آنچه چالش برانگیز و نامتعارف می‌نماید، این است که هرگاه زوجه در زمان زنده بودنش در طول سالیان متمادی زندگی مشترک خود با همسرش هیچ اظهار جدی یا اقدامی در راستای مطالبه مهریه خود ننماید و با حالتی مسالمت آمیز فوت نماید، در این صورت طبق قواعد عام یاد شده در فوق و رویه قضایی مسلم در این خصوص، ورثه زوجه می‌توانند (همچنانکه به کرات چنین حالتی اتفاق افتاده است) از باب قائم مقامی از طرف مورث خود مهریه مزبور را مطالبه نمایند و دادگاهها هم بدون هیچ تردیدی در باب استحقاق واقعی ورثه مزبور و یا عادلانه بودن یا منصفانه بودن چنین ادعایی، حکم به محکومیت زوج نگون بخت صادر می‌نمایند.

اما آیا واقعا چنین رویه ای می‌تواند موافق عدالت و انصاف باشد؟ آیا اساساً ورثه استحقاقی در مطالبه مهریه داشته اند؟ آیا جدای از منطق حقوقی ظاهری و اولیه ای که مستند رأی دادگاه قرار می‌گیرد، مبنای مستحکم و موافق با داوری وجدان و انصاف می‌توان برای آن متصور بود؟ آیا ذوق سلیم و اخلاق حسنه چنین رویکردی را می‌پذیرد؟ و سوالاتی دیگر ...

توضیح بیشتر:

عموماً استدلال رایج و پاسخ مبتنی بر اصول حقوقی در برابر چنین چالشی آن است، که چه اشکالی بر این قضیه وارد است؟ آنچه اتفاق می‌افتد حق مسلم ورثه است که به نمایندگی از مورث خود در مقام مطالبه حق دینی برآمده اند که بر ذمه زوج بوده است و عدم مطالبه آن از سوی زوجه نمی‌تواند نافی حقوق ورثه باشد و تا زمانی که حق موصوف باقی است و اسقاط نشده و ذمه زوج بری نگردیده است، می‌توان آنرا از مدیون مطالبه کرد. در واقع اصل بر بقای حق است مگر خلاف آن ثابت شود و در مانحن فیه دلیلی بر سقوط و زایل شدن حق وجود ندارد لذا حکم دادگاه کاملاً موافق قانون و منطق است. زیرا هر جا شک در بقای حقی باشد، اصل استصحاب مقتضی بقای آن بوده و نباید به شک اثری بار کرد.

سؤال مبنایی و مقدماتی:

پیش از پرداختن به استدلال‌های فوق و نقد و ارزیابی آنها و ارائه دیدگاه و راه حل دیگر از سوی نگارنده، شایسته است ابتدا در قالب یک سوال مبنایی، روشن شود که آیا اساساً مطالبه مهریه از سوی ورثه زوجه، عادلانه و موافق با انصاف است؟ (به ویژه در مواردی که سالیان متمادی از زندگی مشترک زوج و زوجه گذشته باشد و مشکلی با هم نداشته و در واقع اساساً دلیلی برای مطالبه مهریه از سوی زوجه وجود نداشته باشد) ضرورت پرداختن به این پرسش از آنجا اهمیت دارد تا بر اساس آن بتوانیم موضع خود را در این خصوص مشخص نماییم.

۲۷۱

اگر حکم دادگاه مبنی بر محکومیت زوج به پرداخت مهریه به ورثه همسرش را عادلانه بدانیم و هیچ امر غیرمتعارفی در این بین به چشم نخورد، آنگاه دیگر نیازی به ادامه این بحث نیست و در نتیجه ضرورتی هم برای ارائه و سنجش راه حل برای برون رفت از آن نخواهد بود. اما اگر قائل به ناعادلانه و نامتعارف بودن چنین رویکردی بوده و در واقع از مخالفین رویه موجود باشیم، آنگاه مقتضی است که به دنبال پاسخی درخور و شایسته در برابر استدلال‌های موافقین باشیم.

به نظر می‌رسد برای درک بهتر این مساله مناسب آن است که خود را لحظه ای به جای مردی قرار دهیم که با دعوی مطالبه مهریه از سوی خانواده همسرش مواجه شده و باید متعاقب حکم دادگاه مبلغ سنگینی را پردازد آن هم بابت مهریه ای که صاحب اصلی آن یعنی همسر مرحومش هیچگاه در زنده بودنش صحبت آن را هم نکرده چه رسد به اقدام قضایی و وصول آن. در این صورت بهتر می‌توان ناعادلانه بودن آن را درک و لمس کرد.

راه حل چیست؟

اگر به غیرمتصفانه بودن این عملکرد از سوی ورثه واقف شویم و به عنوان دیدگاه مخالف عقیده به عدم استحقاق ایشان برای چنین اقدامی داشته باشیم، نوبت به بیان راه حل



و ارائه پاسخ و استدلالی متین در برابر موافقین بوده تا از جهت حقوقی نیز برای دادرس مبنایی قابل اتکا مبنی بر اعتقاد به عدم استحقاق ورثه فراهم آورده باشیم: همگان می‌دانیم که یکی از دلایل برای اثبات دعوا، امارات قانونی و قضایی است. و نیک می‌دانیم که اماره دلیلی است که حاکم بر اصل بوده و مادامی که اماره وجود داشته باشد نوبت به اجرای اصل (که در مانحن فیه استصحاب بقای حق برای ورثه می‌باشد) نمی‌رسد. زیرا امارات به عنوان دلیل اجتهادی کاشف از حق بوده و کاشفیت دارند اما اصول که از ادله فقهاتی محسوب می‌شوند در مقامی قابل اعمال هستند که دلیل اجتهادی در بین نباشد و شبهه وجود داشته باشد و برای برون رفت از شک حاصله متوسل به اصول می‌شویم.

همانگونه که در ماده ۱۳۲۱ قانون مدنی بیان شده است اماره، اوضاع و احوالی است که به حکم قانون در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود و ماده ۱۳۲۲ نیز در مقام اعتبار امارات قضایی آمده است: «اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده است عبارت از اوضاع و احوالی در خصوص مورد...»

لذا در صورتی که اوضاع و احوالی حاکی از وجود یا عدم وجود امری در میان باشد، به عنوان دلیلی ظنی آور برای قاضی تولید ظن نموده و اگر دلیل متقن خلاف این اوضاع و احوال وجود نداشته باشد (مثل اقرار، شهادت شهود و سند) بر اساس آنها، مبادرت به صدور حکم می‌شود.

و نیز می‌دانیم که در قلمرو معاملات و تعهدات جدای از لفظ یا کتابت، با فعل هم می‌توان اراده معاملاتی خود را به منصفه ظهور رساند. و در واقع الزامی وجود ندارد که اشخاص ضرورتاً با لفظ یا نوشته در مقام بروز قصد خود برآیند. مواد ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۱ - ۲۸۴ - ۴۴۹ - ۴۵۰ و ۴۵۱ قانون مدنی مهر تاییدی بر نفوذ و اعتبار این شیوه است. بر اساس ماده ۲۴۵ قانون موصوف، اسقاط حق حاصل از شرط می‌تواند به لفظ باشد یا به فعل. یکی از موارد سقوط تعهد نیز ابراء ذمه مدیون از سوی داین است و این ابراء می‌تواند به لفظ باشد یا به فعل (به صورت ضمنی).

در قضیه ما نحن فیه، وقتی که زوجه در طول سالیان متمادی زندگی با همسرش در حالی که می‌تواند اقدام به مطالبه مهریه خود بنماید، اما هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد و نه اظهاری حاکی از مطالبه مهریه اش می‌کند و نه وصیتی در این خصوص می‌نماید و به سکوت برگزار می‌نماید تا اینکه اجلاس فرا می‌رسد؛ چه معنایی جز این می‌تواند داشته باشد که با فوت زوجه ذمه شوهر بری شده محسوب می‌شود؟ در واقع عدم اقدام زوجه در زمان زنده بودنش و عدم اظهار جدی اش برای مطالبه مهریه و نیز وصیت نکردن، خود اماره یا دلیلی ظنی آور بر ابراء فعلی ذمه همسرش از دین بوده است و فوت وی می‌تواند کاشف از آن باشد که ذمه شوهرش را از مهریه بری نموده است. هر چه قدر سالیان زندگی زوجه با زوج طولانی تر و زندگی ایشان مسالمت آمیز تر بوده باشد، اماره مزبور پر رنگ تر و قوی تر است. چه بسا اگر زوجه می‌دانست که قرار است پس از فوت وی وراثت سراغ همسرش رفته و مطالبه مهریه ای را بنمایند، که خود وی در زنده بودنش هیچگاه مطالبه آن به ذهنش هم خطور نکرده است، مطمئناً چاره ای دیگر می‌اندیشید تا موجبات در دسر همسرش را فراهم نیاورده باشد.

اینکه زوجه در طول سالهای مدید زندگی مشترک نسبت به مهریه اش اقدامی نمی‌کند و به سکوت برگزار می‌کند، می‌تواند نشانه و قرینه ای باشد بر اینکه حداقل همزمان با فرارسیدن اجلاس (در قالب شرط نتیجه ضمنی و بنایی یا ارتکازی طرفین حین العقد)^۱ ادعایی بر مهریه اش ندارد و قصد آن را نداشته است که بعد از مرگ خود، ذمه شوهرش کماکان مشغول دینی شود که صاحب اولیه و اصلی آن دیگر در این دنیا نیست.

هر چند به عنوان قاعده و حکم اولیه، نمی‌توان بر سکوت شخص آثاری حقوقی بار کرد. اما در واقع یکی از وسایل اعلام اراده سکوت است. در تعریف سکوت به طور کلی

۱- منظور از شرط ارتکازی، آن دسته از شروط ضمنی است که در قرارداد تصریح نشده ولی قصد مشترک طرفین نسبت به آن محرز باشد. احراز این گونه شروط توسط دادگاه از اوضاع و احوال حاکم بر قرارداد انجام می‌شود. به نظر مرحوم سید ابوالقاسم خویی، شروط ضمنی به دلیل وجود در ارتکاز طرفین، در حیطه مدلول التزامی عقد قرار می‌گیرد و لازم الوفا می‌گردد. (محقق داماد، نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی، ص ۲۸۴)



آمده است: «سکوت وضع کسی است که به طور صریح اراده خود را بیان نمی کند و کاری هم انجام نمی دهد که به طور مستقیم و به عنوان ملازمه با رفتار او بتوان اراده اش را استنباط کرد.» (کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج اول، ص ۲۶۱) با این حال، در متون قانونی موارد زیادی وجود دارد که برای سکوت آثار فراوانی قائل گردیده و منشا اثر دانسته شده است. از جمله مواد ۲۲۰ - ۴۱۵ - ۴۲۰ - ۴۳۵ - ۵۱۰ و ۱۳۲۸ قانون مدنی. صاحب خیار، اگر در فسخ عقد مسامحه کند، سکوت او به منزله انصراف از حق خویش است. (مواد ۴۱۵ و ۴۲۰ قانون مدنی) یا اینکه کسی که سوگند متوجه او شده است، اگر سکوت اختیار کند، نسبت به ادعایی که درخواست سوگند برای آن شده است، محکوم می شود و موارد بسیار دیگر. بر اساس نظر مرحوم کاتوزیان، برخلاف آنچه ابتدائاً تصور می شود، سکوت آثار فراوانی در زندگی حقوقی اشخاص دارد. هر جا که بر مبنای قرارداد یا دلالت اوضاع و احوال خاص مورد بتوان سکوت را کاشف از قصد باطنی شمرد، بایستی دو طرف را پای بند به قرارداد دانست. زیرا وسیله کشف اراده اثری در نفوذ آن ندارد البته ایشان تاکید دارند که در این راه بایستی با احتیاط گام برداشت. (کاتوزیان، ص ۲۶۴)

به عقیده برخی فقها و اصولیین، سکوت در مقام بیان، منشا اثر بوده و کاشف فعلی محسوب و به منزله تقریر است.^۱ در رابطه با موضوع بحث این نوشتار، هنگامی که زوجه با وجود آنکه در مقام بیان است و می تواند اراده و موضع خود را در خصوص مطالبه مهریه اش پس از سالیان متمادی زندگی با شوهرش اعلام نماید اما با این وجود از اعلام اراده خودداری می نماید تا اینکه فوت می کند، سکوت و عدم اعلام و اقدام وی به منزله تقریر بوده و فوت وی می تواند کاشف از این باشد ذمه شوهرش را از مهریه بری نموده است. (ابراء فعلی) لذا اگر ورثه مدعی خلاف این ترتیب می باشند، باید دلیل خود را ارائه نمایند در غیر این صورت قرینه حکمت مبنی بر در مقام بیان بودن صاحب حق و عدم بیان،

۱ - «ان السکوت فی مقامات البیان یجری البیان شرعا و عرفا فی الدلاله و فی الموضوعات فیکون من الکاشف الفعلی کالتقریر» حاج میرزا حبیب .. رشتی، اجاره، ص ۱۶۴ به نقل از کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج اول، پاورقی ص

از موجبات اطلاق گیری بوده و می‌تواند مستندی برای ابراء ذمه محسوب شدن و بدهکار نبودن زوج در برابر ورثه زوجه متوفی باشد.

اساساً مگر فلسفه مهریه چه بوده است که حتی بعد از مرگ زوجه قابلیت دوام داشته باشد؟ مگر غیر از این است که مهریه به عنوان پیشکشی از جانب زوج به زوجه برای جلب مهر و محبت زوجه به خود بوده است؟ و یا ابراز علاقه وافر و جلوه‌ای بیرونی از مهر و توجه زوج به زوجه است؟ در واقع اصل بر آن بوده است که مهریه در حین عقد نکاح و یا در مدت زمانی کوتاه بعد از آن توسط زوج به زوجه پرداخت شود؛ که به مرور زمان با سنگین شدن مقدار آن، حالت عندالمطالبه از ناحیه زوجه پیدا کرده و کم‌کم به عنوان دینی بر ذمه زوج محسوب شده و غالباً جنبه وثیقه‌ای به خود گرفته است تا اگر احیاناً زوجه در زندگی مشترک خود با زوج دچار مشکلات خاصی شد و زوج وی را در فشار یا آزار و اذیت قرار داد، زوجه بتواند از آن به عنوان اهرم فشاری برای متقاعد کردن و عقب نشاندن همسرش استفاده کند.

البته با همه این تفاسیر، معنای دین بودن مهریه و ماهیت دینی آن تغییری نکرده اما بحث بر سر آن است که فلسفه مهریه تا حدود زیادی از جنبه عاطفی و اولیه آن به شرحی که فوقاً بیان شد به حالت وثیقه‌ای و پشتوانه‌ای تغییر حالت داده است. لذا اگر زوجه در زمان زنده بودنش از این ابزار استفاده نکرد و دلیلی برای مطالبه مهریه خود نداشت، با فوت وی فلسفه مزبور از بین رفته و اساساً عادلانه نیست که منبعی برای دارا شدن ورثه زوجه قرار گیرد.

علاوه بر مطالب فوق، در کشورهای بسیاری نهادی به نام مرور زمان مسقط حق وجود دارد، که به موجب آن صاحب حق، پس از گذشتن مدتی، در صورت عدم اقدام برای مطالبه حق یا عدم اقدام برای اقامه دعوا، دیگر قابلیت قانونی برای مطالبه را از دست می‌دهد.^۱ درست است که نهاد مرور زمان در قالب کلی و عام خود به عنوان یک قاعده در

۱ - بر اساس ماده ۷۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی سابق کشورمان، اجرا نکردن حق، اگر به درازا کشد، سبب سقوط حق اقامه دعوا می‌شود.



کشور ما اجرا نمی‌شود، اما ضمن اینکه به صورت پراکنده مقررات بسیاری در زمینه‌های مختلف (از جمله اسناد تجاری - نسب - مقررات آیین دادرسی مدنی و غیره) وجود دارد که مبتنی بر قاعده مرور زمان می‌باشد، ملاک اعتبار و روح حاکم بر این نهاد می‌تواند به عنوان یک ابراز برای سنجش میزان وابستگی فرد به حق مطالبه نشده اش در طولی از زمان مورد استفاده و عنایت قرار گیرد.

وقتی اشخاص با گذشتن مدت زمانی بالنسبه طولانی از مطالبه یا اجرای حق خود خودداری می‌نمایند و آگاهانه و بدون اجبار و یا حيله ای از جانب مدیون، اقدامی برای وصول طلب یا حق خود نمی‌نمایند تا اینکه به فوت صاحب حق منتهی می‌شود، چه معنایی جز این می‌تواند داشته باشد که داین به اختیار و اراده خود به طور ضمنی از استیفای حقش صرف نظر نموده و در واقع ذمه مدیون را ابراء کرده است.

فلسفه مرور زمان این بوده است که صاحبان حقوق و اموال در خواب خرگوشی نباشند و برای حقوق خود احترام و ارزش قائل بوده آنها را معطل نگذارده بی توجه نباشند. نظم عمومی اقتضا می‌کند که در صورت تمایل به دریافت طلب یا حق خود بی‌مبالا نبوده، تکلیف مدیون را مشخص نموده و از اقدام غافلگیرانه بعد از گذشتن سالیان متمادی خودداری شود. زیرا خارج از اخلاق حسنه است که به گونه ای رفتار نماییم که مدیون احساس نماید زیاد در مطالبه حق خود جدی نیستیم و بنای مطالبه آنرا نداریم و مدیون نیز با اتکا به آن، تلاش و جدیتی در تهیه مقدمات ادای دین خود نداشته باشد، آنگاه به ناگاه بدون اخطار قبلی و بعد از گذشتن سالیان متمادی، سراغ حق قدیمی خود رفته و آنرا از طرف مطالبه نماییم. بر همین اساس بوده است که عقلای جوامع مختلف در قوانین خود تلاش داشته اند جلوی این گونه سوءاستفاده از حق و بی‌مبالاتی در آن را گرفته و با شناسایی نهاد مفید «مرور زمان» نظم عمومی و اخلاق حسنه را تامین نمایند.

البته با توجه به اینکه در کشور ما مرور زمان، مشروع شناخته نشده لذا نمی‌تواند مستقلا به عنوان دلیل و مستندی برای صدور حکم قاضی قرار گیرد. اما حداقل می‌تواند یکی از عناصر تشکیل دهنده اماره ای شود که مبنای رای دادگاه در حکم به اسقاط فعلی حق



زوجه در مطالبه مهریه یا ابراء فعلی ذمه زوج هم زمان با فوت زوجه بوده در نتیجه بی حقی ورثه باشد. قاعده منع سوءاستفاده از حق نیز می تواند مبنایی برای بازداشتن ورثه از مطالبه غافلگیرانه مهریه باشد. اعمال حق باید به گونه ای باشد که موجب غرور و خسران شدید طرف نباشد.